

برنامه تا آسمان

اسماء و صفات الهی ۱۱

صفات غامض ۲

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۳/۰۹/۱۴۰۱ مقارن با ۰۹/۰۵/۱۴۴۴ هجری قمری

(مجری)

حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج شیخ علی رضایی تهرانی در برنامه ما حضور دارند که خدمتشان سلام عرض می‌کنم، عرض خوش آمد و تشکر از حضور حضرت عالی.

(استاد)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت حضرت عالی و همه بینندگان ثابت قدم این برنامه، امیدواریم سالی پر از نزول برکات آسمانی داشته باشیم و عباد و بلاد از تشنگی رهایی پیدا کنند.

(مجری)

ان شاء الله، متشکرم از حضورتان و دعای زیبایی که در ابتدای بحث فرمودید. ما چند جلسه است خدمت حاج آقای رضایی تهرانی درباره صفات حضرت سبحان می‌کنیم، از جلسه گذشته، حاج آقا در مورد اسماء مشکله، اسماء غامض پروردگار برایمان صحبت می‌کنند، به این معنا که ممکن است صفتی از اسماء الهی یا صفات خدا به گوش ما خورده است یا با آن برخورد داشته باشیم اما در نگاه اول متوجه نشویم چه مفهومی دارد یا متقابل بودن آن‌ها را با هم درک نکنیم، مثلاً اول و آخر، ظاهر و باطن که در جلسه گذشته مفصل حاج آقا برایمان صحبت کردند که در آیات کلام وحی هم این اسماء را داریم. امروز ادامه بحث را خواهیم داشت، دعوت می‌کنم همراهی کنید، نکات جالبی ان شاء الله دستگیرتان خواهد شد.

حاج آقا باز هم از اسماء و صفات مشکله خداوند برایمان بفرمایید، چند مورد دیگر هم آشنا بشویم.

(استاد)

بله، یکی دیگر از اسماء قابل توجه خداوند متعال صفت مبارک ولی است، «اللَّهُ وَوَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ».

این صفت، صفتی است که بنده خدا هم به آن توصیف شده است، مومن ولی الله نامیده شده است. ما وقتی به زیارت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) می‌رویم، تعبیر می‌کنیم که «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَليَ اللَّهِ وَابْنَ وَليِّهِ»، یا مثلاً در پایان زیارت جامعه می‌گوییم: «خدایا ما به زیارت کسی امیدیم که از اولیاء تو است».

خب، شاید بخواهیم بدانیم که ولی بودن خدا یعنی چه، واژه ولی در لغت عرب ۲۵ معنا دارد، یعنی از واژه‌های پرمعنای کلام عرب است و واژه مولا از همین واژه است که ما در آن کلام مشهور از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر خم هم داریم، «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ».

یکی از معانی پرکاربرد ولی، دوست است در مقابل عَدُو، من ولی شما هستم، شما ولی من هستی، آمریکا ولی ما نیست، ما هم ولی آمریکا نیستیم، داعش ولی ما نیست، ما هم ولی او نیستیم، ما با سران آمریکایی و اسرائیلی عَدُو هستیم.

معنای دیگر ولی عبارت از سرپرست است، انجمن اولیاء و مربیان می‌گوییم، این جا اولیاء جمع ولی است، ولی یعنی چه، سرپرست.

بچه شیطان می‌کند، می‌گویند: «برو ولی ات را فردا با خودت بیا». نه یعنی برو دوستت را بیا، یعنی برو، سرپرستت را بیاور. یک معنای دیگر ولی، اُولَى بِالْتَّصَرُّفِ است، یعنی یک نفر نسبت به دیگری در امور متعددی

أولی بالتصرف است.

مثلاً رئیس کارخانه نسبت به کارگر کارخانه ولی است، یعنی اولی بالتصرف است، یعنی اگر قرار بشود رأی کسی امضاء شود، حرف کسی پیش برود و امضاء کسی نافذ باشد، امضاء رئیس کارخانه است، نه امضاء کارگر کارخانه و معانی دیگری که (ولی) خواهد داشت که یکی از این معانی تقرب و قرب است. اگر می‌گوییم فلانی ولی الله است یا از اولیاء الله است یعنی این به خدای متعال نزدیک است. حالا سراغ خدای متعال بیاییم، خدای متعال نسبت به همه مخلوقاتش نوعی محبت دارد، چرا؟

چون «الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ»، خلق عیال الهی است.

شما اگر پنجاه تا نقاشی داری، همه‌اش را دوست داری. اگر سیصد تا خط نوشتی، همه‌اش را دوست داری. اگر پنج تا بچه داری، همه‌اش را دوست داری، چون این‌ها ثمرات وجودی شما هستند، عالم ثمره وجودی پروردگار است و لذا خدای متعال خلق خود را دوست دارد، «الْخَلْقُ عِیَالُ اللَّهِ»، و لذا در روایات ما هم پرسیدند آقا محبوب‌ترین کس پیش خدا کیست؟

فرمودند: «أَفْعَهُمْ لِعِیَالِ اللَّهِ يَا أَفْعَهُمْ لِحَلْقِ اللَّهِ».

کسی که بیشتر از همه برای عیال الهی، برای خلق خدا نافع باشد، این را خدای متعال بیشتر دوست دارد.

پس خدای متعال عالم را دوست دارد، از میان این رحمت رحمانیه نگاه ویژه و دوستی خاصی دارد برای مومنین و مومنات، یعنی برای آن‌ها وی‌آی‌پی درست کرده‌است. خدای متعال برای مومنین و مومنات یک محبت و عشق افزونی افاده می‌کند و لذا است که تعبیر می‌کنیم خدای متعال نسبت به خوبان عالم رحمت رحیمیه دارد. این رحمت رحیمیه ما را به معنای دوم ولی می‌کشد، معنای دوم ولی سرپرست است.

بینید، یک پدر برای بچه چه می‌کند، الان این روزها برای بعضی‌ها مشکل تهیه کردن آنتی‌بیوتیک داشتیم، پدری به من می‌گفت، من یادم نیست، دویست هزار تومان پول اسنپ داده‌ام برای این که یک دارویی را برای بچه‌ام تهیه کنم، کم بود، رفتم این طرف، آن طرف که حالا الحمدلله دولت اقدام کرده‌است، با وارداتی که دارد انجام می‌شود، بازار دارد کنترل و مدیریت می‌شود. چرا این طور است؟

چون این پدر احساس می‌کند باید این بچه را تدبیر کند، خدای متعال نسبت به مومنین و مومنات غیر از بحث دوستی، بحث سرپرستی دارد.

گفت: «اللَّهُ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا».

خدای متعال مدافع است. خب، این معنا، معنای خاص‌تری از معنای اول است، دوستی برای همه بود ولی این

سرپرستی که این سرپرستی باعث می‌شود «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، این عبد مومن را نمی‌گذارد در ظلمت واقع شود، نمی‌گذارد اهل ترانه و زنا و همجنسبازی و کثافت بشود.

این را پاک بار می‌آورد، با این پاکی به نور می‌کشد، چشم او نورانی است، گوش او نورانی است، زبان او نورانی است، هر جا هست نور می‌تراود، هر جا هست نور پخش می‌شود، این تدبیر و در حقیقت سرپرستی کردن است. از این بالاتر این که خدای متعال می‌آید و بنده خوب خود را که این مربوط به اخص عباد است به خودش نزدیک می‌شود، این شخص از اولیاء الله می‌شود که این دیگر مربوط به همه نیست.

همه به دنبال او هستیم، ما هر عملی که انجام می‌دهیم، می‌گوییم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ، نماز می‌خوانیم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ، مسجد شجره رفتیم، می‌خواهیم محرم شویم یا (مسجد) جحفه، حالا چه برای عمره چه برای مکه، می‌گوییم نیت می‌کنیم، بعد می‌گوییم قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ، همه دنبال تقرب هستیم اما آن‌هایی که در این ادعای تقرب صادق باشند، خدا دستشان

را می‌گیرد، به خودش نزدیک می‌کند، نزدیک می‌کند، نزدیک می‌کند تا کجا؟

تا جایی که این شخص هم ولی خدا می‌شود، به این معنا که دوست خدا بوده‌است از قبل چون ولایت به معنای دوستی طرفین نیست، گرچه ولایت به معنای سرپرستی یک طرفه است، دوست خدا از قبل بوده‌است. حالا این دوست، دوست نزدیک نزدیک شده‌است، تا کجا نزدیک شده‌است؟

دین ما می‌گوید: «تا جایی که بین او و خدای متعال فاصله‌ای نباشد».

و اصلاً معنای ولایت، اصل معنا این است، راغب اصفهانی در کتاب المفردات که ما به آن مفردات راغب می‌گوییم که مرحوم علامه طباطبایی می‌فرمودند: «راغب در کتاب مفردات کاری در حد اعجاز کرده‌است».

یعنی ما در کتاب‌های لغت قرآنی مثل کتاب مفردات راغب نداریم، می‌گوید ولایت یعنی چه؟

«صِرْوَرْتُ الشَّيْثِينَ شَيْئاً وَاحِداً بَحِيْثٌ لَا يَكُوْنُ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا».

آنقدر دو چیز به هم نزدیک شود که دیگر بینشان فاصله‌ای باقی نماند، به این ولایت می‌گوییم، علی ابن موسی الرضا (علیه‌السلام) این جا است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این جا است، اولیاء الهی این جا قرار گرفتند. لذا در شب معراج که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با جبرئیل پیش می‌رفت، یک جایی جبرئیل ایستاد، خب در مقام عظمت الهی بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل گفت: «برادرم جبرئیل این جا، جایی نیست که من را تنها بگذاری».

گفت: «یا رسول الله لَوْ دَنَوْتُ أُمَّلَةً لَأَحْتَرَقْتُ».

یک بند انگشت بالا بیایم، می‌سوزم، جای من بیشتر از این جا نیست، از این جا باید تنها بروی، یعنی به این معنا که جبرئیل هم ولایتی را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دارد، ندارد. انسان می‌تواند به این مقام قرب برسد، راه رسیدن به این مقام قرب چیزی است که اسمش را سیر و سلوک می‌گذاریم، یکسری آداب است، اخلاص را باید رعایت کند، مراقبه را باید رعایت کند، مشارطه را باید رعایت کند، محاسبه را باید رعایت کند، یعنی در باغ باشد، بفهمد چند روزی در این دنیا فرصت دارد و در این چند روز باید بندگی کند.

امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود: «الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً».

دنیا یک ساعت است، این یک ساعت را به تعبیر من آدم باش، بندگی کن. همه لذت‌هایی را که غیرمتدینان می‌برند، چندبرابرش را متدینان می‌برند و متدینین لذت‌هایی دارند که آن‌ها بو هم نبردند. پس ولایت به این معنا، به معنای قرب دوطرفه است، خدا انسان را به خود نزدیک می‌کند و او ولی ما می‌شود، ما هم ولی الله می‌شویم، رَزَقْنَا الله ان شاء الله.

(مجری)

ان شاء الله، خیلی متشکرم، یک بخشی را با هم ببینیم، آیاتی از کلام وحی را با هم مرور می‌کنیم، ادامه صحبت‌ها را بعدش خواهیم شنید.

(تیزر)

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ آلَافِ الْفُجُورِ إِذْ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ، مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا سَفِيحٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾»

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ، وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾»

و آن‌ها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد.

برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود. او چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آن چه را سینه‌ها پنهان می‌دارد، می‌داند.

خداوند به حق داوری می‌کند و معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند، هیچ‌گونه داوری ندارند، خداوند شنوا و بینا است.

سوره مبارکه غافر

(پایان تیزر)

(مجری)

خدمت حاج آقای رضایی تهرانی در مورد صفات و اسماء الهی، آن هم اسماء مشکله صحبت می‌کنیم، اسماء غامض که توضیحاتش را در بخش قبلی خدمت شما عرض کردم اما قبل از این که در مورد دو صفت دیگر، شافع و شفیع حاج آقا برایمان صحبت کنند که در دعای جوشن کبیر هم بارها خواندیم و به گوشمان آشنا تر است.

یک سوال کلی تر حاج آقا پرسیم، چه کسی نام‌های الهی را برای خدا قرار داده است؟

(استاد)

بله، ببینید اصولاً نام چه رسالتی را ایفا می‌کند. یعنی اگر من فرض کنید به یک کسی می‌گویم تصویربردار، به کسی صدابردار می‌گویم، به یک کسی مثلاً پرستار می‌گویم، با این نام‌ها دارم چه می‌کنم؟

من با این نام‌ها دارم در حقیقت یا از ذاتی خبر می‌دهم یا از صفتی خبر می‌دهم یا از کاری خبر می‌دهم. حقیقتی در عالم است که از همه حقیقت‌ها به حقیقت‌بودن سزاوارتر است به نام خدای متعال.

خدای متعال به ظاهر از ما دور است و لذا است که پیغمبر می‌فرستد تا آن پیغمبر خودش را به ما معرفی کند، واسطه‌ای باشد.

خب، پس ما باید ببینیم این خدایی که ما باید با او زندگی کنیم، کیست و چیست و چه می‌کند و چه دارد. نام‌های الهی می‌خواهد بیاید این موجود غیبی را برای ما شفاف کند البته از اول به ما گفتند این را بدانید ذات او برای شما روشن نمی‌شود.

اگر کسی بخواهد ذات خدا را درک کند باید محیط بر این ذات باشد تا علم او علم اکتناهی باشد، گنه را بتواند بفهمد و چون خدا بر همه محیط است و هیچ موجودی بر خدا محیط نیست، هیچ موجودی ذات خدا را آن‌چنان که هست، نمی‌تواند درک کند و لذا نمی‌تواند خدا را آن‌گونه که هست ثنا و ستایش کند.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم فرمود: «لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَتَّ كَمَا أَتَّيْتِ عَلَى نَفْسِكَ».

من نمی‌توانم تو را آن طوری که هستی تعریف کنم.

نام‌های الهی می‌خواهد بیاید برای ما از خدا بگویند، این نام‌های الهی که می‌آید برای ما از خدا می‌گوید، سه دسته است:

۱. بخشی از این نام‌ها را خود خدا افاده فرموده و گفته‌است. خدای متعال کتاب‌های آسمانی دارد، ما ۱۱۴ کتاب آسمانی داریم که البته حدود هفتاد تا از این کتاب‌ها زبور داود (علیه‌السلام) است که یک کتاب حساب می‌شود. در این کتاب‌های الهی، انجیل، تورات، قرآن، خدای متعال خود را وصف کرده‌است یا در روایات قدسی، روایات قدسی چه بود؟ حدیثی بود که معنا مال خدا است، لفظ مال پیغمبر یا امام است، خدای متعال خودش را توصیف کرده‌است. این اولین دسته است.

۲. دسته دوم، آن اسماء و صفاتی است که پیامبران الهی و اوصیاء پیامبران که دستی بر عالم غیب دارند، برای ما گفتند.

خب، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) معراج رفته‌است، من معراج نرفتم، او معراج تا کجا رفته‌است؟ «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»، که ما تصورش هم نمی‌توانیم بکنیم. رفته (است) و از آن جا خبر آورده‌است، اصلاً چرا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نبی می‌گوییم؟

یک موقع رسول می‌گوییم، یک موقع نبی می‌گوییم. رسول یعنی پیک اما نبی به معنای پیک نیست، نبی یعنی خبر آورنده، درست؟

نبی از نبأ گرفته شده‌است، نبأ یعنی خبر، از چه می‌خواهد خبر بدهد؟ از خدای متعال، ذات او در حدی می‌شود که می‌شود اسماء و صفات او و کارهای او و لذا در نامه‌ای که امیرالمومنین (علیه‌السلام) بعد از جنگ صفین به امام حسن (علیه‌السلام) نوشتند و این نامه از طولانی‌ترین نامه‌های حضرت است، به امام حسن (علیه‌السلام) فرمودند: «حسن جان از خدا برای تو به مانند پیغمبر خدا خبر نیاورده‌است».

خدانشناسی می‌خواهی به دامن رسول خدا بچسب.

۳. خب، سوم، مردم، مردم به عقلی که خدا به آن‌ها داده‌است وقتی دارند در جهان خلقت زیست می‌کنند، کارهای پروردگار را می‌بینند، براساس این کارها می‌آیند برای خدا اسمائی و صفاتی را مطرح می‌کنند.

نه از این باب که بخواهند بگویند این اسماء و صفات در دین آمده‌است که بعد بگوییم، بحث توقیفیت اسماء و صفات است، غیر خدا و پیغمبر نباید برای خدا اسم تعیین کند، نه، از باب تشریح عملکرد است. دیدید در عرف مردم، به آسمان رو می‌کند، می‌گوید: «ای اوستا کریم».

نه کریم، نه استاد، اوستا کریم، درست؟

می‌گوید که خدا نجار نیست ولی در و تخته را کنار هم جفت می‌کند، یعنی چه؟

یعنی دارد این عملکرد الهی را می‌بیند، براساس این عملکرد الهی دارد برای خدا یک وصفی را، دارد برای خدا یک اسمی را در ذهن خودش تبیین می‌کند و گفتیم که در ادب دینی ما هر چه می‌خواهیم کارهای خدا را وصف کنیم، هیچ معنی ندارد اما اگر خواستیم اسم روی خدا بگذاریم، ادب اقتضاء می‌کند که این اسم را

اگر امام و پیغمبر و خدا خودشان بر خدا گذاشتند، ما هم تبعیت می‌کنیم، اگر نگذاشتند، ما نامگذاری نکنیم. مثلاً خدای متعال یکی از کارهایش که خیلی هم این کارش زیاد است، مکر است، «وَمَكْرًا وَمَكْرًا لِّلَّهِ، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

خب، ما می‌توانیم به خدا خَيْرُ الْمَاكِرِينَ بگوییم، خود خدا هم گفته‌است، وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. ولی نمی‌توانیم یک تسبیح برداریم، صد بار بگوییم یا مَكَارٌ و یا مَكَارٌ و یا مَكَارٌ، مَكَارٌ را به عنوان یک فعل می‌شود بر خدا اطلاق کرد، اما اگر بخواهد اسم باشد، باید ادب را رعایت کنیم، ببینیم خدا و پیغمبر اگر این اسم را بر خود خدا گفتند، ما هم بگوییم، وگرنه نگفتیم.

پس، این که چه کسی اسماء الهی را بر خدای متعال قرار داده‌است، خود خدا قرار داده‌است، انبیاء و اوصیاء که با خدا یک ارتباط ویژه دارند، «عَلَى مَمْسُوسٍ فِي ذَاتِ اللَّهِ، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»، آن‌ها به ما گزارش کردند، ما هم در گشتی که در عملکرد الهی در جهان هستی داریم، بعضی از توصیفات را نسبت به خدای متعال داریم و این مشکلی هم ایجاد نمی‌کند.

(مجری)

خیلی متشکرم، یک بخشی را ببینیم، برگردیم، در مورد شفیع و شافع حاج آقا برایمان صحبت کنند.

(تیزر)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».
(پایان تیزر)

(مجری)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

جند تا سوال به دستم رسیده‌است که در همین فاصله با حاج آقا مطرح کردم، گفتند که همین جا بپرسم که مربوط به بحث هست.

در مورد کلمه ولی و مولا که گفتید حاج آقا، گفتند که با عرض سلام و احترام، خدا در قرآن در سوره محمد (صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرماید: «خدا مولای مومنان است و کافران مولا ندارند».

پس چرا مومنان به ظاهر در سختی بیشتری هستند؟

بله، اگر دقت کرده‌باشید ما عرض کردیم مولا ۲۵ معنا دارد، یک معنایش دوست بود، خدای متعال با همه خلق خود دوست است اما یک معنایش سرپرست بود، کسی که دارد زیرمجموعه را تدبیر می‌کند، آن هم تدبیر با رحمت رحیمیه مخصوص مومنان.

کفار مولا به معنی دوم را ندارند اما کفار هم عباد الهی هستند و خدای متعال همه عالم را دارد می‌چرخاند، این که مومنان در سختی بیشتر هستند دو جواب دارد، قبلاً هم در این برنامه عرض کردیم. اولاً راحتی واقعی برای مومنان است، چرا؟

چون از یک طرف «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

از یک طرف «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»، کسی اگر از یاد خدا غفلت کند، خدای متعال یقیناً برای او یک سختی و معیشت سخت در نظر می‌گیرد. یعنی هارون در تخت سلطنت نشسته‌است، آرام نیست.

(مجری)

درست است.

(استاد)

موسی ابن جعفر (علیه‌السلام) در زندان است ولی آرام هست.

دوم این که خیلی از مصائبی که برای مومن پیش می‌آید، برای ارتفاع درجه است. خدای متعال با کافر کار ندارد، افسارش را روی دوشش اندخته‌است، برود در این دنیا بچرد، «وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ، وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

فَصِيبٍ».

این مومن است که می خواهد درجات قرب را بالا برود و هر که در این بزم مقرب تر است، جام بلا بیشترش می دهند.

(مجری)

چگونه می توانیم ما هم از اولیاء خدا بشویم؟

(استاد)

یک راه بیشتر ندارد و آن این که باید خدامحور باشیم، یعنی چه؟ یعنی از اول بلوغ تا وقتی حضرت عزرائیل می آید، می گوید که سلام علیکم، یک هدف من بیشتر دنبال نکنم و آن این که ببینم خالق من، رب من، رحمان رحیم من، زیبای مطلق من، از من چه انتظاری دارد، من همان انتظار را برآورده کنم.

دیگران را خوش آمد، خوش آمد، بد آمد، بد آمد. حالا این شوهر خودش را تیکه پاره کند که این خانم بدون روسری بیرون بیاید، آرایش کرده بیرون بیاید، بدون جوراب بیرون بیاید، با تحریک بدنی جوانان بیرون بیاید، این خانم سفت می ایستد، می گوید: «من قبل از این که همسر شما باشم، بنده خدا هستم».

این پیش می رود، پس ما اگر مثل امیرالمومنین (علیه السلام) که امام المومنین است، خدامحور باشیم، یعنی دنبال این باشیم، ببینیم این قطب‌نمای ما با خدا حرکت کند، با وظیفه الهی (حرکت کند)، کاری که بزرگان ما کردند. به امام گفتند آقا فتوا برای کفر سلمان رشدی ندهید، فرمودند: «چرا؟».

گفتند: «به خاطر این که تازه اروپایی‌ها دارند با ما خوب می شوند».

فرمودند: «به درک، من بگذارم به پیغمبر توهین شود که حالا اروپایی‌ها ناراحت نشوند، مگر روزی من را می خواهد اروپا بدهد».

آن حکم را دادند، اجرا هم شد اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، امیدواریم به درک هم واصل شده باشد.

(مجری)

این که در قرآن آمده است، «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»، این ولایت پیامبر و معصومین بر مومنین دقیقاً مانند ولایت خدا بر آنها است یا میان ولایت خدا با ولایت داشتن رسول تفاوتی وجود دارد؟

(استاد)

ببینید در موارد دیگر هم این طوری است، یک جا خدا می گوید: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ».

یک جا می گوید: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا».

این دو با هم تفاوتی ندارد، یعنی ولایت پیغمبر و امام در ادامه ولایت پروردگار است، درست؟ پس این ولایت برای خدای متعال بالذات هست، در گستره بی‌نهایت، در ژرفای بی‌نهایت، برای پیغمبر و امام هست بِالْعَرَضِ، بالذات نیست، خدا این ولایت را به آنها داده است، نه گستره اش به گستره آنی است که خدا دارد، نه ژرفایش به آن ژرفایی است که خدا دارد، بالاخره فاصله بین عبد و رب باید به تعبیر شیخ محمود شبستری:

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است

میم امکان.

(مجری)

درست است، یک سوال دیگر هم بپرسم.

آیا در ادیان گوناگون اسماء و صفات الهی از نظر گستره کمی و عمق کیفی متفاوت گزارش شده است؟

(استاد)

ببینید، یقیناً این طور است، سر مطلب چه است؟

دو تا علت دارد:

۱. هر چه بشر رشد کرده است، معارف دقیق تر شده است. معارفی که زمان حضرت آدم (علیه السلام) و بچه‌های حضرت آدم بوده است کجا، زمان ابراهیم (علیه السلام) کجا، زمان عیسی (علیه السلام) کجا، زمان پیغمبر ما

(صلی الله علیه و آله) کجا.

مدام عقل بشر رشد کرده است و بر اساس این رشد، معارف هم رشد کرده است.

۲. دوم این که آن جایی که هر پیغمبری به آن جا رسیده است و از آن جا دارد خبر می دهد متفاوت است. پیغمبر

ما (صلی الله علیه و آله) امام الانبیاء است.

شب معراج همه انبیاء به او اقتدا کردند، او جلودار بود، هر پیغمبری تا به نبوت محمد و وصایت علی ابن

ایبطالب (علیهم السلام) ایمان نمی آورد، اصلاً مقام نبوت به او داده نمی شد.

پس طبیعی است آن گزارشی که آن ها می کنند، یقیناً می تواند برتر باشد.

(مجری)

درست است، خیلی متشکرم.

خدمت شما عزیزان هستیم و امروز حاج آقای رضایی تهرانی باز هم در ادامه بحثشان در مورد اسماء و صفات

جلالیه حضرت سبحان برایمان صحبت کردند، از صفت ولی گفتند، سوالات شما عزیزان هم پاسخ دادیم، الان

می خواهیم در مورد دو صفت شافع و شفیع صحبت کنیم که عرض کردم در دعای جوشن کبیر بیشتر به گوشمان

خورده (است) و آشنا هستیم. حاج آقا بفرمایید دو نام از نام های خدا که در دعای جوشن کبیر هم آمده است، شافع

و شفیع هستند، این دو به چه معنا هستند؟

(استاد)

بله، ما در بحث صفت عدل الهی که مفصل در این برنامه به او پرداختیم، به مناسبت به بحث شفاعت هم اشارتی

داشتیم، اصولاً شفع یعنی زوج و لذا در نماز شب هم ما یک شفع داریم و یک وتر داریم، شفع یعنی دورکعتی،

وتر یعنی یک رکعتی.

زوجیت با شفاعت به هم گره خورده است، معنی زوجیت چه است؟

ببینید وقتی این (انگشت) با این (انگشت) با هم کاری را انجام دادند، این دو، می گویم شفاعت ایجاد شده است.

پس در شفاعت حتماً باید یک اصلی باشد و یک متممی بیاید و آن اصل را به ثمر بنشانند.

(مجری)

درست است.

(استاد)

هیچ گاه در شفاعت ما تأسیس نداریم، آن چه که در شفاعت وجود دارد تأکید است، متمم است. این که فرض

کنیم یک انسانی از اول تا آخر عمر کافر بوده (است)، منافق بوده، گنهکار بوده و با یک شفاعت وسط بهشت

جایگزین بشود، این معنا ندارد و با حکمت الهی و با عدل الهی سازگار نیست، خب، این معنی شفاعت (بود).

در دین ما گفته شده است، در روز قیامت حقیقتی به نام حقیقت شفاعت داریم و شکی در او نیست. یعنی این که

بعضی تاثیر گذاری ها در سعادت مند شدن و به بهشت رفتن افراد وجود دارد، اموری را که در آن دنیا شفاعت می کنند

در دین ما شمرده اند.

مثلاً مومن شفاعت می کند، نسبت به خویشاوندانش، نسبت به دوستانش. مسجد شفاعت می کند، قرآن و مصحفی

که این مومن از روی آن تلاوت کرده است، شفاعت می کند.

مکان ها، زمان ها، این ها در شفاعت تأثیرگذار هستند، از کسانی که شفاعت می کنند انبیاء و اولیاء هستند و لذا ما

در قرآن کریم دو دسته آیات در ارتباط با شفاعت داریم.

یک دسته آیات می گوید: «شفاعتی نیست».

یک دسته آیات می گوید که شفاعت هست ولی یا ذن ربهم، شفاعت بدون اذن نداریم ولی شفاعت با اجازه پروردگار

داریم.

حالا، از کسانی که شفاعت می کند رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است و در روایت داریم نسبت به

شفاعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همه امیدوار هستند و حتی انبیاء الهی هم به شفاعت پیغمبر ما امیدوار هستند،

چرا؟

چون معنای شفاعت فقط از بین رفتن گناهان و خطاها نیست، شفاعت در ارتباط با ارتفاع درجه هم هست و لذا

انبیاء الهی هم می خواهند ارتفاع درجه داشته باشند در آن دنیا، می آیند و از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و

آله) تقاضا می‌کند که پیغمبر برای آنها هم شفاعت کند.

لذا شفیع اکبر در میان ما سوی الله، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. تا این جا را خب همه شنیدیم و در آموزه‌های دینی هم داریم اما برترین شفیع در عالم خود خدای متعال است. یا شافع، اسم پروردگار است، یا شفیع اسم پروردگار است. باید ببینیم این شافع و شفیع در مورد خدا معنایش چیست.

در روایت هم داریم، «وَأَخْرَمَنْ يَشْفَعُ هُوَ الرَّحْمَنُ»، آخرین کسی که شفاعت می‌کند خدای متعال است. یعنی بعد از این که مسجد و زمان و مکان و مصحف و پیغمبر و امام و مومن شفاعت کردند و شفاعت دایره‌اش بسته شد، تمام شد و دیگر ناامیدها یقین کردند که دوزخی هستند، حالا این جا خدای متعال خود به میدان می‌آید و شفاعت می‌کند.

(مجری)

یعنی خود خدا در برابر خود خدا (شفاعت می‌کند).

(استاد)

خود خدا، به چه معنا؟

به این معنا که ما می‌دانیم خدای متعال اسماء جمالی و اسماء جلالی دارد، می‌دانیم خدای متعال رحمت و غضب دارد، می‌دانیم خدای متعال رضایت و بخشش دارد و انتقام دارد. در سنجه این دو دسته صفات، قبلاً هم گفتیم، غلبه با صفات جمال و رحمت است، «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»، رحمت الهی بر غضب الهی می‌چربد.

در روز قیامت وقتی خدای متعال می‌خواهد شفاعت بکند، چه پروسه‌ای اتفاق می‌افتد؟ صفات جمالی الهی می‌آید غلبه می‌کند بر صفات جلال الهی، یعنی صفات جمال دست به دامن صفات جلال می‌شود و صفات جلال را مدیریت می‌کند.

لذا در همین دنیا هم به ما گفتند که اگر یک موقع از خدا بالاخره اعصاب هم خرد شد، کسی باش که از دامن الهی فرار کنی به دامن الهی، تعبیر این است «فَارْمِنْ غَضَبِكَ إِلَى رِضَاكَ، مُنِيبٌ وَجْهَهُ يَأْفِرُوا مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ». از خدا به خدا (فرار کنی)، من مثالی که می‌زدم چه بود؟

فرض کنید بچه اذیت می‌کند، مادر دعواش می‌کند، یک پشت‌دستی هم به او می‌زند، این هم گریه‌کنان گوشه اتاق می‌رود، شروع به گریه کردن می‌کند. حالا، هم مادر منتظر است برگردد هم این بچه منتظر شرایط است که یک جوری دوبرتبه در بغل مادر بیاید، حالا مثلاً یک اتفاقی می‌افتد، مثلاً در اتاق باز می‌شود، کسی وارد می‌شود، از این فرصت بچه استفاده می‌کند، دوان‌دوان می‌آید خودش را در آغوش مادر می‌اندازد، احیاناً دوبرتبه بخشی هم گریه می‌کند.

از ما خواستند با خدا نبرید، از خدا قهر نکنید، همان موقعی هم که داری گناه می‌کنی، می‌بینی ظهر شد تا غروب نمازت را نخواندی، بگو خدایا جوانیم، نفهمیم، تو بگذر، یعنی چه؟

عناد به خرج نده، خدا از آن عناد بدش می‌آید. نمازت را باید بخوانی، روزه‌ات را باید بگیری، کار خیر باید انجام دهی، فَفَرُّوا مِنَ اللَّهِ إِلَيْهِ و لذا است که شفاعت در مورد خدای متعال که ما کم و کیفش هم نمی‌دانیم که این شفاعت چه طور است و تا چه حدی است.

این شفاعت به گونه‌ای است که «أَخْرَمَنْ يَشْفَعُ هُوَ الرَّحْمَنُ»، تمام شفاعت‌های پیش از او در مقابل شفاعت خدا کَانَ شفاعتی نیست. یعنی خدای متعال می‌آید و می‌فرماید که من الان می‌خواهم شفیع خود باشم و این است که یکی از اسماء الهی یا شفیع می‌شود، یکی از اسماء الهی یا شافع می‌شود.

(مجری)

یک سوال در همین ارتباط، آیا صفت شفاعت به جای امیدآفرین بودن، ترسناک نیست، چون نمی‌دانیم مشمول این صفت هستیم یا نه؟

(استاد)

اصولاً ما

۱. تا وقتی به آن دنیا نرفتیم

۲. و به مقام عرض نرسیدیم

۳. و نفهمیدیم در مقام عرض با ما چه برخوردی می‌شود

بین خوف و رجاء در تردد هستیم و این سیستم تربیتی اسلام است. ببینید، یک بچه کلاس اولی را به او بگویند آقا کنکور تو تضمین است، به تو ریاست هم می‌دهند، این بچه مُحال است که ملا شود، درس خوان بشود و از نظر دانشی بهره‌ای ببرد، چون به نظرش معلم‌ها هر سال به او بیست می‌دهند، کنکور هم بدون کنکور وارد دانشگاه می‌شود، این هیچی یاد نمی‌گیرد.

یک نفر هم به او می‌گویند همه با تو دشمن هستند، هیچ پایه‌ای را نمی‌گذارند تو قبول شوی، این هم درس نمی‌خواند.

کی بچه درس می‌خواند؟

موقعی که نمی‌داند آخر سال چه خبر است، کنکور رتبه چند است، انسان را خدای متعال در این وضع قرار داده‌است، یعنی به آن بیم و امید، خوف و رجاء می‌گوییم.

لذا فرمود: «اگر همه طاعات الهی را انجام دادی، باز بترس، بگو خدایا شاید من جهنمی باشم. اگر همه معاصی الهی هم انجام دادی، امیدوار باش، بگو شاید خدای متعال دست من را بگیرد». پس این سیستم خوف و رجاء است که دارد من را رشد می‌دهد، شفاعت ترس‌زا است؟

بله.

امیدآفرین است؟

بله، چرا؟

به خاطر این که این سیستم بیم و امید این است، البته به ما گفتند باید سعی کنید امیدتان در حدی نباشد که عمل را ترک کنید، خوفتان هم در حدی نباشد که از ترس عمل را ترک کنید.

تو اهل عمل باش، تعبیر جناب حافظ چه بود؟

گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش

ما باید بندگی‌مان را کنیم، باقی‌اش هم به خدای متعال واگذار کنیم.

(مجری)

یک بخشی را با هم ببینیم و برگردیم، سوالات دیگری را مطرح کنم.

(تیزر)

فرازی از مناجات امام سجاد (علیه‌السلام)

خدایا هیچ‌کس من را پناه ندهد، پس عزت تو باید من را در پناه گیرد، هیچ‌کس پیش تو از من شفاعت نخواهد کرد، پس فضل تو باید من را شفیع گردد.

بسیاری گناهان من را به هراس انداخته‌است، پس عفو تو باید من را امان بخشد.

همه آن چه را گفتم، از آن رو نیست که از زشتی کار خویش بی‌خبرم و کردار ناپسند پیشینم را از یاد بردم، بلکه می‌خواهم آسمان تو و هر کس در آن است و زمین تو و هر کس بر روی آن است، همگی پشیمانی آشکار من را بشنوند در پیشگاه تو و توبه‌ام را که با آن به تو پناه آورده‌ام، بشنوند، تا شاید یکی از ایشان به لطف تو بر پریشان‌حالی من دل بسوزاند یا آشفته‌گی‌ام او را به رقت آورد و در حق من دعایی کند که آن را پیش از دعای من به استجابت برسانی و یا از من شفاعتی کند که نزد تو از شفاعت من استوارتر باشد و به سبب آن از بند خشم‌ت رهایی یابم و در حریم خشنودیت پای نهم.

(پایان تیزر)

(مجری)

یکی دو تا سوال از طرف شما به دستم رسیده‌است، آن‌ها را مطرح کنم، ان شاء الله در مورد صفت شهید و شاهد باز هم حاج‌آقا برایمان صحبت کنند.

حاج‌آقا گفتند آیا ممکن است انسان به جایی برسد که به جای اسماء و صفات به خود ذات توجه کند؟

(استاد)

ببینید، معنای این سوال این است که از اسماء و صفات بگذرد، به مقام ذات برسد. در سیر و سلوک گفته می‌شود این ممکن نیست.

یعنی ما در ذات الهی خود اسماء و صفات را هم به یک معنا نداریم، مقام اسماء و صفات ما دون ذات است، آنقدر ذات متعالی است. وقتی خود اسماء و صفات الهی در رتبه‌چینی می‌آید زیر ذات قرار می‌گیرد، یک انسانی بخواهد روحش آنقدر پر بکشد که از اسماء و صفات بگذرد و به ذات برسد، این ممکن نیست، لذا ذات عنقاء مُعرب است. یعنی

عنقاء شکار کس نشود، دام بازچین کآنجا همیشه باد به دست است، دام را

یعنی از ذات نمی‌شود سخنی گفت و نمی‌شود در مورد ذات حتی تفکری کرد چون ذات آنقدر وسیع است که ثمره تفکر زیاد در ذات نوعی تیه و جنون است.

(مجری)

مگر تکبر صفت بدی نیست، پس چرا خدا یکی از اسماء او متکبر است؟

(استاد)

خب، باید ببینیم تکبر برای چه کسی صفت بدی است، برای ما سوی الله که قبلاً در این برنامه اثبات کردیم، عین فقر و نیاز و بیچارگی و درماندگی است. خب، تکبر صفت بدی است، چون دروغ است، چون واقعیت ندارد. برای یک موجودی که عین غناء و استقلال و داشتن و دارندگی برازندگی است، برای او تکبر عین ذات او است. کبریائیت یعنی عظمت، پس تکبر او معنای ارزشی منفی ندارد، تکبر او دارد از این حکایت می‌کند که او در جایگاه خودش است و خدا در جایگاه خودش هست، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم.

(مجری)

از اسماء الهی شهید و شاهد هستند، این دو به چه معنا هستند؟

(استاد)

بله، شهید گاهی به یک معنا بر قتیل معرکه قتال اطلاق می‌شود، کسی که در جنگ کشته می‌شود، به این شهید می‌گوییم، یعنی کسی که در راه خدا خودش به زمین ریخته می‌شود، شهید و شاهد به این معنا در مورد خداوند معنا ندارد و اگر در مورد خدا بحث ثارالله مطرح است، به معنای دیگری است اما شهید و شاهد یک معنای دیگری دارد به معنای گواه، شاهد یعنی کسی که گواهی می‌دهد، گواه است و ما می‌دانیم در شهادت ما دو مرحله داریم. یک مرحله تحمل داریم، یک مرحله ادا داریم، شما در همین اغتشاشات دیدید بعضی‌ها در دادگاه رفتند شهادت دادند، گفتم من آن جا بودم، دیدم، این آقا آمد با سنگ بر سر این شهید زد. مرحله تحمل داشته‌است، یعنی شهادت را تحمل کرده‌است، بعد آمده‌است ادا کرده‌است.

خدای متعال یکی از شهداء به این معنا است، البته شهادت به معنای گواهی ویژه خدا هم نیست، ما در قرآن کریم داریم در روز قیامت اعضاء و جوارح شهادت می‌دهد.

دست خطا کرده‌است، می‌گوید که نکردم؟

آنجا خود دست شهادت می‌دهد، پا شهادت می‌دهد.

قرآن کریم می‌گوید که افراد می‌گویند که «لَوْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟»

چرا بر علیه ما شهادت دادید، «قَالُوا: «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»».

می‌گویند که خدا ما را به نطق آورد، تو با همین پا پارتی رفتی، او دارد شهادت می‌دهد یا با همین پا زیارت اربعین رفتی، آن هم دارد شهادت می‌دهد.

اعضاء و جوارح شاهد هستند، قرآن شهادت می‌دهد «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

پیغمبران شهادت می‌دهند، مسجد شهادت می‌دهد، مکان‌ها و زمان‌ها شهادت می‌دهند، مومنین شهادت می‌دهند، «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، این‌ها شهادت می‌دهند، از کسانی که شاهد هستند خود خدای متعال است و هیچ‌کس به معنای خود خدا شهادت ندارد.

یک روایتی در نهج داریم، خیلی این روایت شیرین است، فرمود: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ».

آی بشر، آی خانم، دختر، پسر، آقا در خلوت گناه نکن، چرا؟

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: «فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ». این جا قاضی دارد می بیند، ما در مثل فارسی چه می گوئیم؟

پیش قاضی و معلق بازی، نمی شود، او خودش دارد می بیند، «فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ».

لذا در مورد منافقین دارد، خدا می فرماید: «وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ». شب می نشستند، بر علیه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و اسلام نقشه می کشیدند، خدا می گوید که من آن جا بودم، من دیدم، دارم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گزارش می کنم، چرا حالا این طور است؟ چون فرمود: «وَهُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ».

اگر از رگ گردن به من نزدیک تر است، از خود من به من نزدیک تر است، «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، در مقابل چنین شاهی معنا ندارد من بخوادم معلق بازی دریاورم.

پس خدا شهید است، یعنی هم تحمل می کند صحنه را، هم روز قیامت این صحنه را به رخ من می کشد و گواهی می دهد.

یک دلخوشی ما این جا داریم و آن این که وقتی در مقام شهادت، در مقام عرض، خدای متعال ما را ننگه می دارد، تعبیر خدای متعال این است که «مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»، که به من تلقین کند آن جا که بتوانم بگویم كَرُمَكَ يَا اللَّهُ، بالاخره کریم بودی، عزیز بودی، عظیم بودی، بزرگ بودی، بخشنده بودی، ما هم غفلت کردیم و گرنه مقام شهادت، مقامی است که وقتی انبیاء و اوصیاء آن مقام را تصور می کردند، لرزه بر بدن آن ها حاکم می شد.

(مجری)

درست است، متشکرم.